

خدا جون سلام به روی ماهت...

کارآگاه بازیل موش نابغه ۲
بازماندگان کشتی سِملو



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

• بازماندگان کشتی سِملو •



ایو تایتس | پل گالدون | شیوا قره‌باغی

سرشناسه: تایتس، ایو، ۱۹۲۲ - ۲۰۰۲ م. Titus, Eve
 عنوان و نام پدیدآور: بازماندگان کشتی سملو / ایو تایتس؛ تصویرگر: پل گالدون؛ مترجم: شیوا قره‌باغی؛ ویراستار: مینا قنواتی
 مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷
 مشخصات ظاهری: ۹۵ ص.؛ تصویر: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م
 فرست: کارآگاه بازیل موش نابغه
 شابک: دوره: ۴-۴۳۷-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸-۲: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۴۴۴-۲
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: Basil and the cave of cats.
 موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) -- قرن ۲۰ م.
 موضوع: Children's stories, American -- 20th century
 شناسه‌ی افزوده: گالدون، پل، ۱۹۰۷ - ۱۹۸۶ م.، تصویرگر
 شناسه‌ی افزوده: Galdone, Paul, 1907 - 1986
 شناسه‌ی افزوده: قره‌باغی، شیوا، ۱۳۵۳ -، مترجم
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۲ ۱۳۵۵/۲ PS۳۵۵۵
 رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴ [ج]
 شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۵۰۳۱۳۷
 ۷-۹۳۸-۱



انتشارات پرتقال

کارآگاه بازیل موش نابغه؛ ۲

بازماندگان کشتی سملو

نویسنده: ایو تایتس

تصویرگر: پل گالدون

دبیر مجموعه: فرزاد فرید

مترجم: شیوا قره‌باغی

ویراستار: مینا قنواتی

مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: محمدجواد جمشیدی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / فریبا دولت‌آبادی - سجاد قربانی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیم‌ی

شابک: ۲-۴۴۴-۴۶۲-۶۰۰-۹۷۸

نوبت چاپ: اول - ۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی: تخت‌جمشید

چاپ: نقش پارسا

صحافی: تیرگان

قیمت: ۱۷۰۰۰ تومان



تقدیم به پرندہی کوچک فوشبفتی،
پرستوی عزیزم
ش. ق



فهرست

- | | |
|----|---------------------------|
| ۱۱ | ۱. راز جام طلایی |
| ۱۷ | ۲. پیش به سوی مشرق زمین |
| ۲۲ | ۳. در سیاهچال |
| ۲۸ | ۴. تونل |
| ۳۲ | ۵. تظاهرات موش‌های خشمگین |
| ۳۷ | ۶. شورش |
| ۴۲ | ۷. هیولای دوسر دریایی |
| ۴۶ | ۸. گربه‌ماهی مقدس |
| ۵۳ | ۹. کتیبه‌ی سنگی |
| ۵۹ | ۱۰. جزیره‌ی کاتار |
| ۶۳ | ۱۱. حفر می‌کنیم |
| ۶۹ | ۱۲. گربه‌های کوتوله |
| ۷۸ | ۱۳. منشور سِملو |
| ۸۵ | ۱۴. آتشفشان |
| ۹۰ | ۱۵. آتش‌بسی ده‌روزه |

شخصیت‌های داستان

موش کارآگاه انگلیسی

دوست و همکار بازیل

کدموش بانو

کبوتر خبرچین پلیس

موشی با یک سرنخ

رئیس گروه تبهکاران

معاون تبهکار

ستاره‌ی اُپرا

نظامی فرانسوی

فرمانروای بنجیستان

دریانورد ارتش بریتانیا

هیولای دوسر دریایی

موجودی که به هفت زبان صحبت می‌کند

رئیس گربه‌های کوتوله

بازیل

دکتر داوسون

خانم جادسون

سیریل

دکتر سینگ‌لا

پرفسور راتیگان

ناخدا دوران

بانو رلدا

ژنرال گارمیز

مهاراجه‌ی بنجیستان

ناخدا پیتر بلک

جیانی

گربه‌ماهی مقدس

کالوا

موش‌های عضو
هیئت اعزامی

نُرد آدریان
آنتوتی چربو
دکتر آرتور هاوارد
تیلاری کویین
یانگ ریچارد
وینچنزو استارتی
دکتر جولیان وُلَف

ملوانان

تبهکاران

موش‌های خاور دور

گربه‌های انگلیسی

گربه‌های کوتوله

(و هزاران شخصیت دیگر)





راز جام طلایی

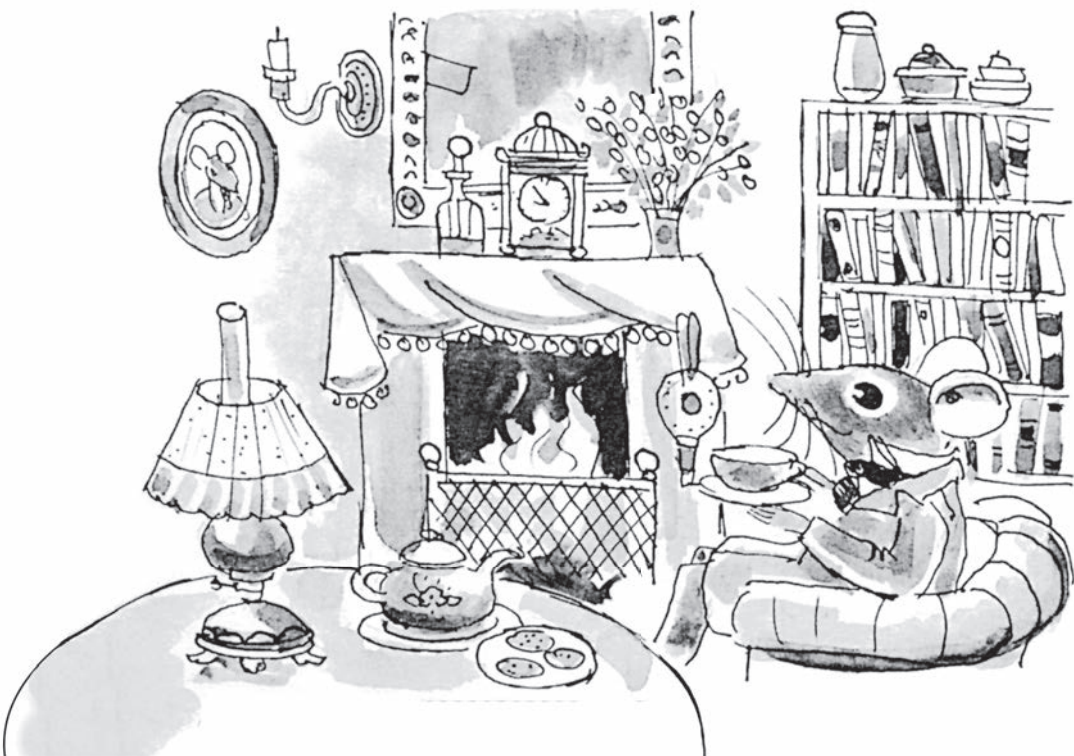
گره‌های کوتوله! آیا در تمام دنیا موشی پیدا می‌شود که با شنیدن این دو کلمه به دلهره نیفتد؟

واقعاً هیولاهای کوتوله وجود داشتند؟ موش دانشمندهای حرفه‌ای مان مطمئن نبودند، اما همگی اعتقاد داشتند که جواب این سؤال در مشرق‌زمین پیدا می‌شود.

دست آخر، بازیل، شرلوک هولمزِ دنیای موش‌ها، ساکن خیابان بیکر معما را حل کرد. مانند یک کارآگاه ماهر خلاقیت زیادی به خرج داد تا از اسرار بزرگ و پنهان پرده بردارد، اسراری قدیمی که هیچ موشی نتوانسته بود آن‌ها را کشف کند. پروفیسور راتیگان، رئیس موش‌های خلافکار همه‌جا دنبال او بود! خطر، همراه همیشگی بازیل بود. جاسوس‌های راتیگان همه‌جا بودند؛ در مرزها، در جنگل، روی کشتی و

بگذارید برایتان تعریف کنم که ماجرا از چه قرار بود... .

سال ۱۸۹۴؛ مکان: انگلستان، لندن، خیابان بیکر، شماره‌ی ۲۲۱ ب، خانه‌ای که آقای شرلوک هولمز و دوستش، دکتر جان واتسون، توی آن زندگی می‌کردند. آقای هولمز بزرگ‌ترین کارآگاه دنیای آدم‌هاست و بازیل بهترین کارآگاه دنیای موش‌ها. من هم، دکتر دیوید داوسون، دوست بازیل هستم. ما در انباری ۲۲۱ ب در شهر موش‌های شهرک هولمز زندگی می‌کنیم. شهرکی که بازیل آن را به یاد قهرمانش نام گذاشته بود. بیشتر وقت‌ها دوستم، بدوبدو از گذرگاه‌های مخفی اتاق‌های آقای هولمز عبور می‌کرد و وقتی آقای کارآگاه به دکتر واتسون توضیح می‌داد چه‌طور پرونده‌های پیچیده‌اش را حل کرده، بازیل سریع یادداشت برمی‌داشت. می‌توان گفت بازیل در کنار یک کارآگاه شگفت‌انگیز آموزش دیده بود.



آیا آقای هولمز این طرفدار کوچکش را می‌دید که در گوشه و کنار پنهان می‌شد؟ مطمئنم که متوجه او شده و خوشحال بود که روش‌هایش را به یک موش انتقال داده است.

آن هم، چنین موشی! من قد متوسطی دارم، حدود ۱۲ سانتی‌متر، اما بازیل یک سروگردن از من بلندتر است.

دفتر یادداشت‌م پر از گزارش پرونده‌های اوست. من دکتر پرمشغله‌ای هستم، اما تا جایی که بتوانم، دست‌به‌قلم می‌شوم و از موفقیت‌های بازیل می‌نویسم. کاش آن قدر وقت باشد که همه‌ی آن‌ها را تعریف کنم!

ماجرا به موش کله‌طاسی مربوط می‌شد که رئیس بانک بود. او در صبحی مه‌آلود با مقدار زیادی از پول‌های بانک، از دفترش خارج و ناپدید شد. کارآگاهان موش‌لندیارد دنبالش می‌گشتند، اما نتیجه‌ای نداشت. بازیل سرنخ‌ها را بررسی کرد و بانکدار کچل را با نام مستعار و کلاه‌گیسی بر سر در ادینبرگ پیدا کرد. بیشتر پول‌های سرقتی دست‌نخورده بودند، چون خرج کردن آن‌همه پول در اسکاتلند توجه زیادی جلب می‌کرد.

پرونده‌ی بعدی مربوط به گروه تبهکاران خوکچه‌ی هندی بود. موش‌های درستکار لندن جرئت نداشتند شب بیرون بیایند، تا این‌که بازیل زیرکانه مخفیگاه تبهکاران را کشف کرد و همه را به زندان انداخت.

علاقه‌ی شخصی بازیل، جدا از همه‌ی پرونده‌هایش، ماجرای غار گربه‌ها است. او مانند یک کارآگاه از توانایی و مهارت استثنایی و دانش بسیار بالای باستان‌شناسی‌اش استفاده می‌کند.

سرگرمی بازیل باستان‌شناسی بود. او راکهنج، ویرانه‌های موش‌های باستان را در نزدیکی لندن کشف کرد.

بازیل در مصاحبه با روزنامه‌ی موش‌ها گفت: «هیجان‌انگیزترین قسمت کارآگاه بودن، بخش باستان‌شناسی آن است! در مرحله‌ی حفاری سرنخ‌ها ظاهر می‌شوند؛ سرنیزه‌ها، سلاح‌های قدیمی، جام‌های شکسته هر یک یا همه

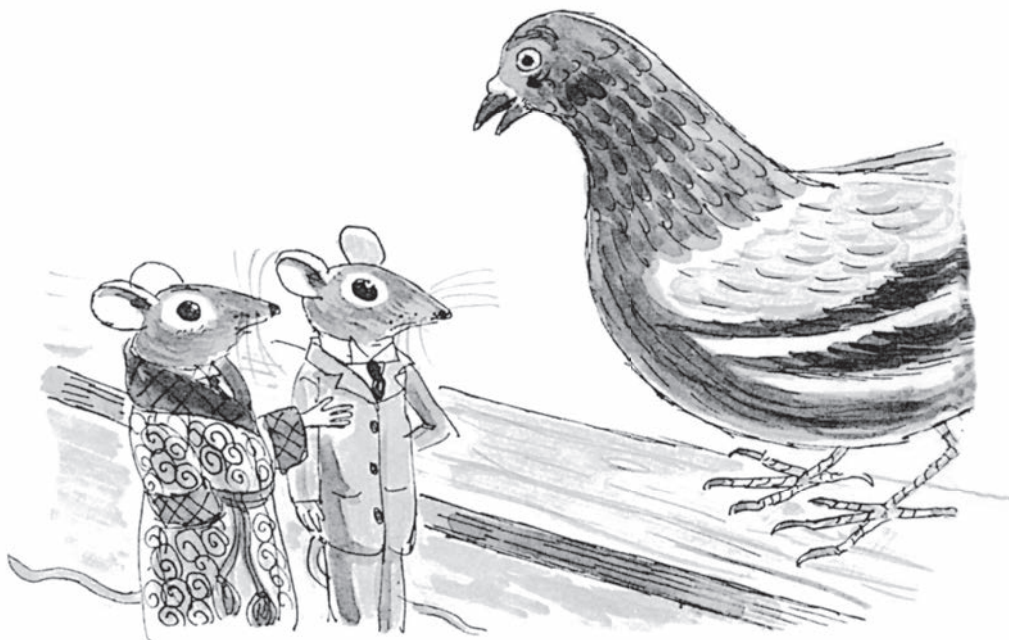
با هم می‌توانند سرنخ‌هایی از دوران زندگی موش‌های ماقبل تاریخ باشند. به عنوان مثال، تقویمی سنگی که در راکهنج پیدا کردم، ثابت کرد که موش‌ها قبل از انسان‌ها تقویم کامل ۳۶۵ روزه داشته‌اند. مطمئناً باستان‌شناسی مهیج‌ترین بخش کارآگاه بودن است. درس‌هایی که از گذشته آموخته‌ایم به آینده‌ی روشن و بهتر موش‌ها کمک می‌کند!

سرنخ‌هایی که مربوط به غار گربه‌ها بود ما را به نیمه‌ی دیگر جهان یعنی خاور دورا برد.

در ابتدا، دلیل سفرمان به مشرق‌زمین چیز دیگری بود: این که تاج‌وتخت قانونی مهاراجه‌ی پنجیستان را به او برگردانیم.

سیریل، کبوتر خبرچین پلیس، پیغام آورد که دشمنمان، پروفیسور راتیگان در پنجیستان یعنی در قلمرو موش‌ها در نزدیکی هندوستان فرمانروایی می‌کند.»

این کبوتر بزرگ‌تر از آن بود که بتواند داخل شود، برای همین هم همان‌جا



جلوی پنجره ایستاد و خبرهایی را برایمان تعریف کرد که شنیده بود. پروفسور و گروه خلافکارش در عملیاتی غافلگیرکننده، به قصر یورش برده و آن را اشغال کرده بودند. آن‌ها روز و شب در مرزها کشیک می‌دادند. مهاراجه آسیبی ندیده بود، اما در اتاق‌های بزرگ و مجلل شخصی‌اش زندانی شده بود. راتیگان روی همه چیز مالیات گذاشته بود، حتی پنیر! موش‌های خیلی فقیر مالیات می‌دادند و گرسنگی می‌کشیدند و تمام پول مالیات به جیب راتیگان می‌رفت!

بازیل گفت: «متشکرم سیریل، انعامتان را از پشت پنجره بردارید. کدموش بانوی خانه‌ی ما، خانم جادسون امروز تارت شاه‌توت درست کرده.»

سیریل با خوشحالی لبخندی زد و در یک چشم‌به‌هم‌زدن پرید و رفت. چشمان بازیل برقی زد. «که این‌طور! راتیگان! تاج‌وتخت دوستان را می‌دزدی! نمی‌توانم دست روی دست بگذارم. صبح زود به سمت مشرق‌زمین حرکت می‌کنیم. آیا می‌توانید با دکتر دیگری هماهنگ کنید تا به بیمارانتان رسیدگی کند؟»

تا شب ترتیب این کار را دادم. بعد باروبنه‌مان را بستیم و روی صندلی راحتی جلوی آتش استراحت کردیم. زنگ در به صدا درآمد و خانم جادسون، دکتر ادوارد هِگِرآپ، دانشمند نروژی موزه‌ی موش‌موپلیتین بریتانیا را به داخل راهنمایی کرد.

بعد از آن‌که همه با هم دست دادیم، او جامی طلائی را بالا گرفت که طرحی باستانی داشت. این پایین عکسش را برایتان می‌کشم.

بازیل جام را ورنده کرد و ریزریز خندید. «خدای من! اِلوتانا، ایزدبانوی خوبی‌ها! هزاران سال پیش، موش‌های اروپایی او را می‌پرستیدند. نگاه کنید گربه‌های کوچولویی که به‌زور هم‌قد موش‌ها می‌شوند در مقابل او زانو زده‌اند. جام را از کجا پیدا کردید؟»



هگرآپ گفت: «در ترکیه. این قضیه ثابت می کند که گربه های کوتوله وجود داشته اند. ما از طریق سازمان موش موپلینن فهمیدیم که شما قصد دارید به مشرق زمین بروید. فکر کردیم شما تنها موشی هستید که می تواند این معما را حل کند. این کار را می کنید؟»

بازیل به نشانه ی موافقت سری تکان داد. «با کمال میل! البته بعد از آن که راتیگان را دستگیر کردم. باستان شناس مشهوری می گفت: این یک رقابت میان آگاهی و گذشته است! کاملاً درست است! این جنجالی ترین پرونده ی من خواهد بود!»

بازیل به سرعت طرحی از نقش روی جام کشید و دانشمند نروژی هم با جام اصلی راهی شد.

آن شب گربه های کوتوله در خوابم رژه می رفتند و از ترس دیدن من از جا می پریدند. کم پیش می آید خواب های خوب بینم!

۲

پیش به سوی مشرق زمین

صبح بود و مه غلیظی سرتاسر لندن را فراگرفته بود؛ طوری که چشم، چشم را نمی‌دید. بدون این که کسی متوجه شود، خودمان را به دُور رساندیم، بعد مخفیانه سوار کشتی بخار شدیم و از کانال سوئز^۲ گذشتیم. به فرانسه که رسیدیم، سوار قطار شدیم و به سمت پاریس حرکت کردیم. در پاریس باران گرفت و سرتاپایمان خیس شد. به سازمان موش‌پلیس‌ها زنگ زدیم و سراغ بازرس آنتونی چربو را گرفتیم. طبق برنامه‌ی عملیات، قرار بود بازرس آنتونی چربو و ژنرال گارمیز مشهور به ما ملحق شوند.

قطار سریع‌السیر سیمپلون پاریس را ترک می‌کرد و هر چهار نفرمان در آن بودیم. کبوترهای نامه‌رسان جزئیات سفرمان را موبه‌مو گزارش می‌دادند. به‌سرعت اروپا را پشت سر می‌گذاشتیم، از شکافی به شکاف دیگر قطار سریع‌السیر می‌رفتیم و موش‌های مشهور زیادی به ما ملحق می‌شدند.

بیشتر اتاق‌هایی که در آن‌ها اقامت داشتیم مجلل بودند، اما به محض وارد شدن آدم‌ها، مجبور بودیم به قسمت بار قطار فرار کنیم. لرد آدریان، تاریخ‌نویس بین‌الملل که عضو انجمن موش‌های کوهنورد بود، در ژنو به ما پیوست. او به شکارچی کوسه‌ها معروف بود؛ کوسه‌هایی که در اقیانوس‌ها وحشت ایجاد می‌کردند. با آمدن او، تیلاری کوبین،



نویسنده و ماجراجو، دکتر آرتور هاوارد، زمین‌شناس، و دکتر جولیان وُلَف، موش‌پزشک، هم به ما ملحق شدند. به این ترتیب گروهمان بیست نفره شد. شب به ترکیه رسیدیم. همه به جز من و بازیل خواب بودند. برای هواخوری بیرون رفتیم.

یانگ ریچارد، دانشمند آمریکایی و دکتر سینگلا، باستان‌شناس، روی سکو منتظر بودند. دو موش کارگر تُرک پشت سر آن‌ها ایستاده بودند و بسته‌ی بزرگ و سنگینی را حمل می‌کردند. آن‌ها بسته را باز کردند و گلدان نقاشی‌شده‌ای نمایان شد.

دکتر سینگلا گفت: «سرنخی از گربه‌های کوتوله! هنگام حفاری در ترکیه پیدایش کردم!»

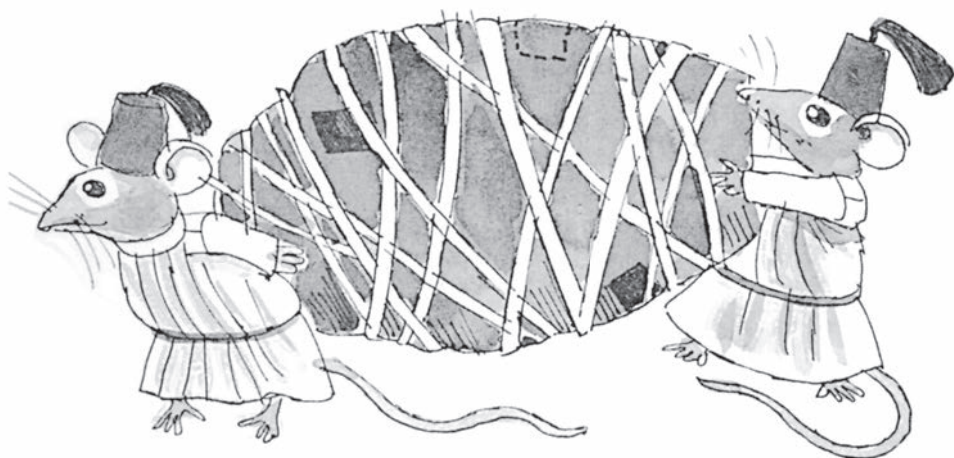
بازیل فریاد زد: «خیره‌کننده است! گیج‌کننده و حیرت‌آور! گربه‌های کوتوله با لباس‌های گشاد و کلاه عثمانی بر سرشان روی آن نقاشی شده‌اند. همه‌ی آن‌ها دارند صندلی‌ای از جنس چوب بامبو را حمل می‌کنند که پادشاه الیاد و ملکه نرودا، فرمانروایان موش‌های باستان روی آن نشسته‌اند. اما عجیب است! الیاد و نرودا که اروپایی بودند.»

من هم گیج شده بودم. هر موش تحصیل‌کرده‌ای می‌دانست که الیاد موش فوق‌العاده‌ای بود.

او دو هزار سال پیش در یوفوریا فرمانروایی می‌کرد؛ جایی در قلمرو پادشاهی آتن، در یونان. دربارش مرکز آموزش و یادگیری بود و موش‌های نُخبه در آن‌جا دور هم جمع می‌شدند.

مردم یوفوریای باستان جهانگردها و بازرگان‌هایی بودند که با کشتی‌های نه‌چندان محکمشان به دوردست‌ها سفر می‌کردند.

روزی الیاد بادبان‌ها را بالا برد تا در جست‌وجوی یک مسیر کوتاه به هندوستان برود. شصت موش از جمله پسر پادشاه، شاهزاده بسملو که شاعر بود، ملکه و تعدادی از نجیب‌زادگان سوار کشتی شدند.



فریاد شادی جمعیتی بلند شد که روی اسکله برای فرمانروای محبوبشان دست تکان می‌دادند. اما افسوس که این آخرین خداحافظی بود؛ هیچ‌کدام از موش‌هایی که آن روز شوم سوار کشتی شدند دیگر برنگشتند! تاریخ‌نویسان مطمئن بودند که توفان شدیدی باعث شکستن کشتی و غرق شدن همه‌ی مسافران شده بود.

صدای بازیل از فکر و خیال بیرونم آورد. «آیا ممکن است موش‌ها غرق نشده باشند و جریان آب آن‌ها را به ساحل جزیره‌ای در اقیانوس هند برده باشد؟» بازیل این طرف و آن طرف می‌رفت و حسابی توی فکر بود. «فرض کنیم در جزیره، گربه‌های کوتوله‌ای زندگی می‌کرده‌اند که به عمرشان موشی ندیده بودند. آیا از بازماندگان کشتی شکسته استقبال نمی‌کردند؟ در رویای الیادشاه، مانند هر موش دیگری جزیره مثل یک بهشت بود.